

نام خداوند را به عبث بر زبان نیاور

چند روز پیش بیست و دومین سالگرد وفات کارل پوپر بود، فیلسوف علم مشهور اتریشی - انگلیسی معاصر. امروز مصاحبه پوپر ادوارد زرین، تاریخ نگار یهودی با پوپر تحت عنوان "چونان فیلسوفی ندانم‌انگار" که توسط دوست عزیز، یاسر میردامادی به فارسی برگردانده شده و اخیراً در سایت «ایران وایر» منتشر شده را خواندم و لذت بردم. با خواندن آن، به یاد دهه هفتاد شمسی هم افتادم که با ولع آثاری چون «جامعه باز و دشمنان آن»، «منطق اکتشاف علمی»، «حدسها و ابطال‌ها» و «اسطوره چارچوب» پوپر را می‌خواندیم و درباره آنها با دوستان هم‌دل بحث و گفتگو می‌کردیم؛ یاد باد آن روزگاران یاد باد... برایم جالب بود که پوپر شرط گذاشته بود که این مصاحبه باید پس از مرگش منتشر شود؛ نمی‌دانم وی چه ملاحظه‌ای در نشر عقاید ندانم‌انگارانه (agnostic) خود در آن روزگار اروپا داشته؛ دهه هفتم سده بیستم میلادی. درجایی از این گفتگو، پوپر می‌گوید:

"گرچه من یهودی نیستم، به این نتیجه رسیده‌ام که حکمت سرشاری در این فرمان یهودی وجود دارد که می‌گوید: «نام خداوند را به عبث بر زبان نیاور»؛ فرمان سوم از ده فرمان موسی."

چندین بار این فقره از مصاحبه را خواندم، سخن حکیمانه فوق‌سخت به دلم نشست. چنانکه در می‌یابم، فارغ از نگرش ندانم‌انگارانه، پوپر در مقام توضیح این امر است که نباید از خداوند، به‌مثابه امر رازآلود و مهیب، بی‌جهت خرج کرد و بی‌سبب از او نام برد و ساحت قدسی هستی را دستمالی کرد؛ نباید او را به شیئی و موجودی با اوصاف زمخت و درشت‌انسانی که تو گویی در آسمان، جایی، به سان پادشاه و سلطانی نشسته و ما را می‌نگرد و امر و نهی می‌کند، تنزل داد و فروکاست. «امر متعالی»، به تعبیر گابریل مارسل از جنس راز است، رازی که خصلت و خصوصیت رازآمیز خود را هیچ‌گاه و به هیچ بهانه‌ای فرو نمی‌نهد، به سان عنقای گریزپایی که شکار کس نمی‌گردد؛ که، بی‌تعیین و بی‌رنگ و بی‌کران و بی‌نشان است. نباید با او به مثابه امری عادی و موجودی در عداد سایر موجودات رفتار کرد و درباره‌اش سخن گفت. این قرائت از امر متعالی در الاهیات تنزیهی (apophatic theology) به نیکی تقریر و تبیین شده، خوانشی از ساحت قدسی هستی که در آن، خداوند، به قول مایستر اکهارت از جنس «سلب سلب» است و حد یقفی برفرایند تنزیه او مترتب نیست، که «بی‌نهایت حضرت است این بارگاه». با این تلقی از «امر متعالی» عمیقاً هم‌دل و در جستارهایی چون «الاهیات روشنفکری دینی: نسبت سنجی میان تجربه دینی، معرفت دینی و کنش دینی»، از مؤلفه‌های آن به روایت خویش پرده بر گرفته‌ام:

آه چه بی‌رنگ و بی‌نشان که منم	کی ببینی مرا چنان که منم
گفتم آنی بگفت‌های خموش	در زبان نامده ست آنکه منم
گفتم اندر زبان چو درنامد	اینت گویای بی‌زبان که منم
بانگ آمد چه می‌دوی بنگر	در چنین ظاهر نهان که منم